

## سکوت قلم

فاروق ایزدی‌نیا

### مقدمه

خزائن کلمات الهیه مشحون از درر و جواهراتی است که بسیاری از آنها به دلایل مختلف عزّ نزول نیافته و به بیان حضرت عبدالبهاء «از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته، بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون است». (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

در بدایت امر باید به کلام الهی در قرآن کریم اشاره شود که فرمود: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا.»<sup>(۱)</sup> این معنی در آثار مبارکه نیز مشاهده شده است.

زمانی که از حضرت بهاء‌الله در باره تفسیر آیه نور سؤال می‌شود، هیکل مبارک شهادت می‌دهند که:

«ثُمَّ إِعْلَمُ بَأَنَّ مَا سئَلْت مِنْ آيَةِ النُّورِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ، هَذِهِ لآيَةٍ يَعِجْزُ عَنْ ادْرَاكِهَا الْعَالِمُونَ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَقْلَامٍ وَكُلِّ مَا فِي الْقَدْرِ لِأُبْحُرُ مِنَ الْمَدَادِ وَتَكْتَبُهُ أَصَابِعُ الْقُوَّةِ مِمَّا كَانَ وَمَا يَكُونُ، مَا يَنْفَدُ مَعَانِي حَرْفِ الَّتِي نَزَلَتْ بِلِسَانِ الْعَزَّةِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ الْمُنزَلَةِ الْمُبَارَكَةِ...»<sup>(۲)</sup>

در مقام بیان نبأ اعظم و ظهورات فتنه و امتحانات و افتتانات می فرمایند که اگر از این  
یوم تا ابدالآباد به ذکر و وصف آنها پردازند، البتّه نه ذکر آن تمام شود و نه وصفش به  
پایان نایل گردد.<sup>(۳)</sup>

حضرت عبدالبهاء در مواردی به آیه قرآنیّه فوق استناد فرموده و به عظمت خزائن علم  
الهی و درر و لثالی مکنون در آن شهادت داده اند؛ در بیانی می فرمایند:

«فاعلم بأنّ فی کلّ کلمةٍ من کلمات الله تتموّج بحور اسرارٍ لانهاية لها وإنّ کلّ  
حرفٍ من آیات ربّک لمشرق شمس رموزٍ و آثارٍ و حقائق لا یحصیها أحدٌ إلا الله  
ربّک و ربّ آبائک الأولین. مع ذلك کیف یستطیع المداد أن یجرى بهذه  
الأسرار ولو کان بحوراً و کیف یکفیها الأوراق ولو كانت صفحات الأفاق. لیس  
لهذه الموهبة الكبرى من نهايةٍ و لهذه الرّحمة العظمی من بداية حتّى تنفد  
كما قال الحقّ، لو کان البحر مداداً لکلمات ربّی لَنفد البحر قبل أن تنفد  
کلمات ربّی ولو جئنا بمثله مدداً».<sup>(۴)</sup>

### کثرت نزول آثار در این دور بدیع

در آثار مبارکه به کرات در باره کثرت نزول آیات از قلم وحی مطالبی مشاهده شده  
است. در موردی یکی از ناظران می گوید:

«شب و روز آیات چون غیث، نازل می گردید به درجه ای که تسوید آنها ممکن  
نبود. میرزا آقاخان حین نزول به تحریر مشغول و حضرت غصن الله الاعظم به  
تسوید مألوف بودند و آنی فرصت نبود ... بنفسه المهيمنة على الابداع شهادت  
داده، قوله عزّ کبریائه: "آیات جمال اقدس ابهی در این مقام به شأنی از غمام  
فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت  
نازل." و هم چنین می فرماید: "الیوم، فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر

کاتب از عهده برآید، معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل می‌شود... در این ایام، معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلیٰ امام وجوه نازل. " و در مورد دیگر نسبت به کثرت نزول آیات در ارض سرّ، لسان قدم به این بیان میرم ناطق: "آنچه در ارض موجود، کتّاب از تحریرش عاجز مانده‌اند، چنانچه اکثر بی‌سواد مانده." (بهاء‌الله، شمس حقیقت، ص ۱۵-۳۱۴)

در بیانی از قلم اعلیٰ نازل:

«... امروز، یوم‌الله است و حقّ بنفسه ظاهر و در اثبات امرش به غیر محتاج نبوده و نیست. اگر آیات را حجّت می‌دانند، معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد، بل ازید، از سماء مشیتش نازل و اگر بینات می‌جویند، در سور منزله ملاحظه نمایند تا آگاه شوند و از بحر علم الهی بیاشامند.» (مانده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۰)

در مقام مقایسه با قرآن کریم می‌فرمایند:

«... برهان کلیم به عصا ظاهر و برهان این مظلوم به قلم باهر. حضرتش با یک عصا بر اسیاف عالم زد و این ظهور با یک قلم بر جمیع امم. و در مقام دیگر برهان کلیم تورات بوده و دلیلی که از حضرت مسیح باقی مانده، اوراق انجیل بوده و هست و حجّت باقیه حضرت خاتم، کتاب فرقان که فارق بین حقّ و باطل است. سبحان‌الله، حال معادل کتب سماوی از قبل و بعد نازل و مشهود. ظاهر شد آنچه که هر صاحب بصری شهادت داده بر این که شبه و مثلی نداشته و ندارد و معذک، قوم از مراد الهی محجوب و از ریح مختوم محروم.» (امر و خلق، ج ۲، طبع ایران، ص ۵۹۴؛ طبع آلمان، ص ۳۱۷)

### محو کردن آثار مبارکه

از قلم اعلیٰ آثار کثیره نازل شده است که به دلایلی احدی به زیارت آنها نایل نگشته است. این قبیل آثار مبارکه، به کلی از دست رفته است. حضرت ولی‌ام‌الله در کتاب قرن بدیع به دو مورد اشاره دارند:

در مورد اول به کثرت نزول آثار مبارکه در دوران بعد از مراجعت از کوه‌های سلیمانیه مربوط می‌شود. هیکل مبارک می‌فرمایند:

«یکی از خصوصیات و افتخارات آن ایام، یعنی ایام مراجعت از سلیمانیه، نزول صحف و الواح از قلم جمال مختار بود. آیات، به فرموده مبارک مانند (غیث هاطل) در لیالی و ایام از سماء رحمت مالک انام نازل می‌گردید و خطب و رسائل و تفاسیر و قصاید و ادعیه و مناجات و اشارات و بشارات، کل بر تحسین اخلاق و تهذیب افکار و تشویق و ترغیب حزب بابی به خدمت امرالله صادر می‌شد و به شرحی که نبیل که خود در آن اوان در مدینه‌الله در محضر مبارک مشرف بود، می‌نویسد: "در طی دو سال اول مراجعت مبارک، در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم آیات و الواح نازل می‌گردید که سواد نمی‌شد و آنچه که به خط مبارک تحریر می‌گشت و یا در حین نزول، امر به کتابت می‌فرمودند، از لحاظ وسعت مطالب و تنوع مسائل و عظمت بیان، غیر قابل تصور بود. متأسفانه مقدار کثیری، بل قسمت اعظم این آثار مقدسه متعالیه، از دست رفته و جامعه بشریت از آن کنوز ثمینة الهیه محروم مانده است."» (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۸۴)

مورد دوم مربوط به مواقعی بود که احدی لایق شنیدن آثار الهیه نبوده است. جمال مبارک در اوایل لوح مبارک کلمات فردوسیّه می‌فرمایند:

«نفوس موجوده، لایق اصغاء تغزذات حمامات فردوس اعلیٰ نبوده و نیستند، مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور. اکثری از عباد به اوهام انس دارند؛ یک قطره از دریای وهم را بر بحرایقان ترجیح می دهند. از معنی محروم، به اسم متمسکند و از مشرق آیات الهی ممنوع و به ظنون متشبث». (اشرافات، ص ۱۱۳)

در ورق سوم از کلمات فردوسیّه تصریح می فرمایند که در چه صورت سمعی لایق اصغاء آیات الهی است:

«اگر قوه روح بتمامها به قوه سامعه تبدیل شود، می توان گفت لایق اصغاء این ندا است که از افق اعلیٰ مرتفع و الاین آذان آلوده، لایق اصغاء نبوده و نیست...». (اشرافات، ص ۱۲۰)

این معنی در پنج کنز نیز بیان شده است. هیکل مبارک، خطاب به شاهزادگان ایرانی که گلایه می کردند چرا هیکل مبارک از عوالم الهیه برای آنها صحبت نمی کنند، فرمودند:

«آیا می دانید که چگونه اشخاص قابل استماع کلام من و لایق حضور این محضر می باشند؟ اگر شخصی را در فضای بی پایانی حاضر نمایند که جهاتش غیرمحدود و در سمت یمین آن جمیع عزت‌ها و لذت‌ها و راحت‌ها و سلطنت‌های دائمه غیرمکدره موجود باشد و در یسارش جمیع بلاها و شدت‌ها و آلم‌ها و نعمت‌ها و مشقت‌های عظیمه دائمه مهیا باشد و این شخص را ندای روح‌الأمین مخاطب سازد که اگر طرف یمین را با جمیع آن چه در اوست از لذایذ باقیه بر طرف یسار اختیار نمایی، ذره‌ای از قدر و منزلت عندالله کم نمی شود و اگر سمت یسار را با آن چه از شداید بی شمار اختیار نمایی بر یمین، ذره‌ای از شأن و مقام تولدی العزیز المختار فزون نمی شود. در آن حین، اگر آن

شخص در کمال شوق و اشتیاق، یسار ذلت را بر یمین عزت اختیار نمود، آن وقت قابل حضور این محضر است و لایق این کلمات اعظم.»

با توجه به این که کلام حق را استماع نمودن، مستلزم برخورداري از لیاقت و قابلیت است، برای استماع بسیاری از آثار مبارکه، احدی قابلیت لازم را نداشت و بدین لحاظ به آب رود سپرده شد. هیکل مبارک حضرت ولی امر الله می فرمایند:

«نبیل از قول میرزا آقا جان که در آن اوقات کاتب وحی بوده، می نویسد: "صدها هزار بیت که از سماء مشیت رب البینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود، حسب الامر در شط زوراء ریخته شد و محو گردید". میرزا آقا جان می گوید: چون حضرت بهاء الله مشاهده می فرمودند که این عبد در اجرای دستور مبارک در ریختن آثار در شط دچار تردد و تحیرم، موکداً فرمودند: "بریز، در این احیان احدی لایق اصغاء این نغمات نه" (ترجمه). و این کیفیت مخصوص یک بار و دو بار نبود، بلکه به کرات و مرات امر به ریختن اوراق در شط می فرمودند.»

## سکوت قلم

در آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به کرات می توان مواردی را یافت که از بیان مطلب امتناع نموده و از موضوع به خداوند پناه برده اند. این قبیل موارد را شاید بتوان به چند گروه تقسیم کرد:

اول- مواردی که شدت بلا یا آن قدر بوده که قلم و مداد از بیانش حیا کرده اند؛ مثلاً در مناجاتی در ذکر بلا یای وارده بر هیکل اطهر می فرمایند:

«فَوَجَمَالِكَ الْقَدِيمَةِ وَأَنْوَارِ وَجْهِكَ الْبَدِيعَةِ وَزَدُوا عَلَيَّ مَا اسْتَحْيَى أَنْ أذْكَرَهُ بَيْنَ  
يَدَيْكَ وَالْقَلَمُ لَنْ يَحْرَكَ عَلَيْهِ وَالْمِدَادُ لَنْ يَجْرِيَ بِهِ وَاللَّوْحُ لَنْ يَحْمَلَ وَ  
النَّفُوسُ لَنْ تَطِيقَ.»<sup>(۵)</sup>

در مکتوبی که جمال مبارک به برادر خود، میرزا تقی پریشان مرقوم فرموده‌اند به همین  
نکته اشاره دارند:

«وَأَكْرَازِ أُمُورَاتٍ وَارَدَةٌ بِهٖ فِيهِ عِبْدٌ بِخَوَاهِدٍ مَطَّلَعٌ شَوَيْدُ تَاللهِ لَنْ يُدَكَّرَ بِالْقَلَمِ وَ  
لَنْ يَجْرِيَ عَلَيَّ الْمِدَادُ وَلَنْ يُتَمَّ بِاللَّوْحِ وَلَنْ تَحْمَلَهُ أَنْفُسُ الْعَالَمِينَ وَكَانَ اللهُ  
عَلَيَّ مَا أَقُولُ شَهِيدًا.»<sup>(۶)</sup>

دوم- موردی که آن قدر قبیح بوده که قلم از ذکرش حیا نموده است. یکی از موارد  
معروف، ذکر غلمان است که در بند ۱۰۷ کتاب اقدس آمده است. در کتاب ایقان  
(ص ۲ - ۸۱) به بلائی حضرت رسول اکرم اشارتی دارند و بعد از ذکر اسامی چند نفر از  
اعداء هیکل مبارک حضرت محمد، در باره نسبت‌هایی که دشمنان امر الهی به آن  
پیامبر مظلوم می‌دادند؛ می‌فرمایند:

«... جمیع، آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند و  
نسبت‌هایی که نعوذ بالله من ان یجری المداد او یتحرک علیه القلم او یحمله  
الالواح. بلی، این نسبت‌ها بود که سبب ایذاء مردم نسبت به آن حضرت شد و  
این معلوم و واضح است که علمای وقت، اگر کسی را رد و طرد نمایند و از  
اهل ایمان ندانند، چه بر سر آن نفس می‌آید.»

سوم- کلمات الهیه را بر نفوس انسانی تأثیری است که به راحتی نتوان بیان کرد. اگر  
آن کلمات ربّانی در عمق جان انسانی جای گیرد و با روح او عجین شود، البته  
اهتزاز دست دهد که بیان نتوان کرد. یکی از موارد معروف اهتزاز طلعت اعلی از

وصول لوح مبارک حضرت بهاء الله است. جمال مبارک خود بنفسه بر این شهادت داده‌اند:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا لِمُبَشَّرِي مَا قَرَّتْ بِهِ عَيُونُ كَتَبِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ فَلَمَّا حَضَرَ وَقَرَأَ انْجَذَبَ مِنْ نَفْحَاتِ الْوَحْيِ عَلَى شَأْنٍ طَارَ بِكُلِّهِ فِي هَوَائِي وَقَصَدَ الْحَضُورَ أَمَامَ وَجْهِهِ. قَدْ هَزَّتْهُ الْكَلِمَاتُ بِحَيْثُ لَا يَنْتَهِي ذِكْرَهُ بِالْقَلَمِ وَالْمَدَادِ وَ لَا بِاللِّسَانِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ أَمَّ الْكِتَابِ فِي الْمَأْبِ»<sup>(۷)</sup>

**چهارم-** در بیان عظمت مقام و ظهور حضرت بهاء الله در آثار مبارکه، بیانات لاتحصی نازل، اما به شهادت هیکل مبارک به سهولت نمی‌توان آن را بیان کرد. وقتی حاجی ابراهیم خلیل قزوینی از مقام جمال مبارک سؤال کرد، ایشان در جواب فرمودند:

«وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنِّي ... هَذَا السُّؤَالُ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ لِأَنَّ هَذَا مَقَامٌ لَنْ يَحْرَكَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ وَلَنْ يَجْرِيَ عَلَيْهِ الْمَدَادُ إِنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ»<sup>(۸)</sup>

در لوح لیلۀ تولد حضرت اعلیٰ این مطلب را این‌گونه بیان می‌فرمایند که، اگر رشی از عظمت مقام جمال مبارک بیان شود، البتۀ اهل عالم از شدت فرح و ابتهاج منصعق خواهند شد. بدین لحاظ، قلم از ذات اقدس الهی تمنا می‌کند که او را از ذکر آن مقام عظیم معاف نماید. در این جا حتّی به انصعاق قلم اعلیٰ اشاره شده است. لوح مبارک در ایام تسعه، ص ۱۴ و گنجینه حدود و احکام، ص ۳۹۰ درج شده است.

**پنجم-** اسرار مودعه در کلمات الهیه قابل بیان نیست. آنچه که قابل بیان باشد، از یراعۀ عظمت مظهر ظهور و کلک اطهر مبین آیات نازل می‌شود؛ اما این دو نیز به بیان کُلّ آن چه که در آیات الهی مکنون و مخزون است نمی‌پردازند. بیان حضرت عبدالبهاء که در بالا نقل شد، برای توضیح این مقصود کفایت می‌کند:

«فِي كُلِّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ اللَّهِ تَتَمَوَّجُ بِحُورِ اسْرَارِ لَانْهَائِي لَهَا وَإِنَّ كُلَّ حَرْفٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّكَ لَمَشْرُقٌ شَمُوسٌ رَمُوزٌ وَأَنْوَارٌ وَحَقَائِقٌ لَا يَحْصِيهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّكَ وَ



ربّ أبائک الأولین. مع ذلك کیف یستطیع المداد ان یجری بهذه الاسرار ولو کان بحوراً و کیف یکفیها الاوراق ولو کانت صفحات الآفاق...». (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۶۶ - ۶۵)

ششم- گاهی اوقات مکر اعداء آن قدر است که هر نفسی حیران می ماند و قلم از ذکر آن ناتوان است و لهذا سکوت را ترجیح می دهد. یکی از آن موارد، مکر و حیلۀ میرزا یحیی ازل است. جمال مبارک در سورة الهیکل بعد از بیان بعضی نکات از جمله، محاربه با هیکل اطهر، مجادله با آیات آن حضرت، تکذیب برهان ایشان، مخالفت با آثار طلعت ابهی می فرمایند که بطن حریص او به این همه راضی نشد و سیر نگشت تا آن که خواست که گوشت تنم را بخورد و خونم را بیاشامد و نفوسی را که با آن حضرت مهاجرت اختیار کرده بودند، گواه می گیرند بر این اعمال او و سپس می فرمایند:

«فوالذی نفسی بیده تحیرنا من مکره بل تحیر منه کل الوجود من الغیب و الشهود مع ذلك ما سکن فی نفسه الی ان ارتکب ما لایجری القلم علیه و به ضیع حرمتی و حرمة الله المقتدر العزیز المحمود. لو اذکر ما فعل بی لن تتمه بحور الارض لو یجعلها الله مداداً و لن تنفده الاشیاء و لو یقلبها الله اقلاماً کذلک نلقى ما ورد علی نفسی ان انتم تعلمون.»<sup>(۹)</sup>

حضرت بهاء الله همین مطلب را در لوح دیگری خطاب به خود ازل می فرماید. در لوح مزبور (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۰۵) آمده است که ای برادر من، نظر کن در کتاب های انبیاء و مرسلین، سپس به حجّت الهی که در دست دارند و در مورد برادرت به انصاف رفتار کن و نباش از کسانی که به خود خداوند ظلم می کنند و سپس مظلوم نمایی می کنند تا در قلوب مؤمنین شک بیندازند. قسم به خداوند که وقتی برادرت دریافت که علیه او قیام کردی و آتش حسد در سینه تو فرو ننشسته، خودش و

خانواده اش خارج شدند و به منزل دیگری رفتند و در را چنان به روی خود بستند که نه کسی وارد شود و نه کسی خارج گردد و با این همه:

«یا اخی ما سکنت فی نفسک و کتبت و ارسلت ما ارسلت تالله أن القلم  
یستحیی لیجری علی ما ذکرت و بما افتريت علی أخیک. تالله بذلک ضیعت  
حرمتی و حرمة الله بین العباد. فسوف تشهد و تری و إن تكون حینئذ لمن  
الغافلین.»<sup>(۱۰)</sup>

هفتم- مواردی از بلائی وارد که بیان آنها سبب حزن گوینده شود و شنونده طاقت شنیدنش را نداشته باشد. این مورد در سوره الملوک مشاهده می شود. حضرت بهاء الله به رشحی از آن چه که در ممالک تحت سلطه سلطان عثمانی بر ایشان وارد شده، اشاره می فرماید و سپس از سلطان می خواهند که آن چه را که به او فرموده اند، بشنود و مانع ظلم ظالمین گردد و دست آنها را از سر مسلمانان کوتاه کند و سپس در ادامه کلام می فرماید:

«فوالله و زد علينا ما لایجری القلم علی ذکره إلا بان یحزن راقمه ولن تقدیران  
تسمعه اذان المؤمنین و بلغ امرنا إلى المقام الذی بکت علينا عیون اعدائنا و  
من ورائهم کل ذی بصر بصیر.»<sup>(۱۱)</sup>

هشتم- خداوند ستار العیوب است؛ خداوند مایل نیست که آن چه را که بندگان غافلش مرتکب می شوند به وضوح تام بیان کند. گاهی، گوشه ای از اعمال و رفتار ناشایست را توصیف می فرماید، اما به همان قدر کفایت کرده از ذکر بقیه آن ابا می نماید، گویی از مکمن غیب، ندایی می رسد که: «زیاده بر این جایز نه.» در مقامی حضرت بهاء الله می فرماید: هر زمان که می خواهم آن چه را که از اشرار بر من وارد شده بیان کنم، اسم ستار خداوند منعم می کند، زیرا که خداوند رحیم و غفور است. کلام مظهر ظهور حاکی از آن است که:

«قَدْ بَلَغَ الْأَمْرُ إِلَى مَقَامٍ سَطَا عَلَيْنَا أضعف العبادِ وَبَغَى عَلَيْنَا مَنْ كَانَ أَرْدَلِ  
النَّاسِ كَذَلِكَ وَرَدَّ عَلَيْنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْغَافِلِينَ، لَا يَجْرِي الْقَلَمُ عَلَى قَصَصِ الْغُلَامِ  
لَعَمْرِي إِنَّهُ فِي بَلَاءٍ عَظِيمٍ، كُلَّمَا يُرِيدُ أَنْ يُظَهَرَ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَشْرَارِ يَمْنَعُهُ  
اسْمُهُ السَّتَّارِ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ...»<sup>(۱۲)</sup>

نهم- گاهی اوقات شخصی چنان در ورطه فساد منهدم است که قلم اعلیٰ مایل نیست حتی اسم او را بیان کند. در این حالت، سکوت را ترجیح می‌دهد. شاید ذکر نام آن شخص دون شأن قلم الهی باشد. در سورة الملوک خطاب به سفیر ایران بیاناتی در ذکر خروج هیکل مبارک از طهران و ورودشان به عراق اشاراتی دارند و در طی آن تصریح می‌فرمایند که در یازده سالی که در بغداد ساکن بودند، ابداً فسادی از هیکل اطهر ظاهر نشده و هیچ مخالفتی با دولت از ایشان به ظهور نرسیده است. احدی، عملی مغایر با شئون انسانی از هیکل اطهر مشاهده نکرده است و از او می‌خواهند که در این مورد، با اهالی بغداد به گفتگو بنشینند. بعد از این حکایت می‌فرمایند که سفیر ایران در آن زمان وارد بغداد شد:

«كُنَّا فِيهِ أَحَدِي عَشْرَ سَنِينَ إِلَى أَنْ جَاءَ سَفِيرَكُمْ الَّذِي لَنْ يَحِبَّ الْقَلَمُ أَنْ يَجْرِيَ  
عَلَى اسْمِهِ وَكَانَ أَنْ يَشْرَبَ الْخَمْرَ وَيُرْتَكَبَ الْبَغْيَ وَالْفَحْشَاءَ وَفَسَدَ فِي نَفْسِهِ  
وَأَفْسَدَ الْعِرَاقَ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ أَكْثَرَ أَهْلِ الزُّورَاءِ لَوْ تَسَأَلُ عَنْهُمْ وَتَكُونُ مِنَ  
السَّائِلِينَ وَكَانَ أَنْ يَأْخُذَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَتَرَكَ كُلَّ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَارْتَكَبَ  
كُلَّ مَا نَهَى عَنْهُ إِلَى أَنْ قَامَ عَلَيْنَا بِمَا اتَّبَعَ نَفْسَهُ وَهُوِيَهُ وَسَلَكَ مِنْهَجَ الظَّالِمِينَ  
وَكَتَبَ إِلَيْكَ مَا كَتَبَ فِي حَقِّنَا وَأَنْتَ قَبْلَتْ مِنْهُ وَاتَّبَعْتَ هُوِيَهُ مِنْ دُونِ بَيْنَةٍ وَ  
لَا بُرْهَانٍ مَبِينٍ وَمَا تَبَيَّنَتْ وَمَا تَفَحَّصَتْ وَمَا تَجَسَّسَتْ لِيُظْهِرَ لَكَ الصِّدْقَ عَنِ  
الْكَذْبِ وَالْحَقَّ عَنِ الْبَاطِلِ وَتَكُونُ عَلَى بَصِيرَةٍ مَنِيرٍ.»<sup>(۱۳)</sup>

سپس حضرت بهاء الله به سفیر ایران توصیه می‌فرمایند که در باره او از سفرایی که در عراق بودند و از والی آن شهر و مشاورش پیرس تا حقیقت بر تو معلوم شود و از جمله

مطلعین گردی. بعد، قسم یاد می‌کنند که در هیچ موردی با سفیر مزبور مخالفتی نفرمودند و از احکام الهی در جمیع امور پیروی کردند و از مفسدین نبودند و خود آن سفیر فاسد نیز بر این همه آگاهی داشت، اما مایل بود که آن حضرت را دستگیر کرده، برای کسب نام و وجهه به ایران باز گرداند و در پایان می‌فرمایند، خود تو هم همین کار را کردی و با او در صقع واحد هستی.

دهم- گاهی اوقات عملی که شخصی انجام می‌دهد، آن قدر قبیح است که قلم حیا می‌کند از آن که در وصف آن حرکتی کند یا کلامی را بر وجه کاغذ جاری سازد. حکایت حرم حضرت ایوب نبی، همان است که قلم اعلیٰ حاضر نیست آن چه را که زنی از اشرار در حق او مرتکب شده، بیان کند. داستان او را حضرت بهاءالله در سورة الصبر چنین بیان می‌فرمایند که درهای بی‌نیازی و ثروت بر روی ایوب بسته شد و ابواب فقر گشوده گشت تا آن که بعد از مدتی هیچ چیز برای رفع گرسنگی نیافت. دوستانش از دور او پراکنده شدند و هیچ مصاحبی برایش باقی نماند مگر همسرش که مؤمن به پروردگار بود و در ابتلای همسرش به آن همه بلاها او را خدمت می‌کرد. موقعی که ایوب را در چنان حالتی دید، نزد قوم او رفت و از آنها قرصی نان طلب کرد و آنها از وی دریغ کردند. سپس از شدت استیصال نزد یکی از زنان شرور رفت و آن زن در مقابل قرصی نان آن چه را که می‌خواست از او گرفت. در این جا حضرت بهاءالله می‌فرمایند: «فَوَاللَّهِ يَسْتَحْيِي الْقَلَمُ عَنْ ذِكْرِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ أَعْمَالِهِمْ شَهِيدًا». (آیام تسعه، ص ۲۶۷ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۸۵)

این داستان در روایات اسلامی مشاهده می‌شود. در توضیحات بهاءالدین خرمشاهی بر سورة ص آیات ۴۰ به بعد آمده است:

«پارسایی و خلوص ایمان ایوب بر ابلیس گران آمد و از خداوند درخواست کرد که به او اجازه آزمودن ایوب را بدهد. خداوند این اجازه را داد و از سه سو باران

بلا بر سر ایوب بارید. نخست مال، سپس خانواده و سپس تنش در معرض بلا افتاد. ابلیس هم چنان در آزار دادن ایوب، این بار به کمک عفریت‌های تحت فرمانش می‌کوشید. همگان جز همسر وفادار ایوب او را ترک کردند و ایوب خاکسترنشین شده بود و دوستانش هم در حَقّش سوء تفاهم داشتند. شیطان کوشید ایوب را به توسط همسرش فریب دهد و مقاومت او را که هم چنان در مصائب نیز شاکر بود، در هم شکند. ایوب سوگند خورد که همسرش را یک صد چوب بزند که چرا به شیطان گوش داده است.»<sup>(۱۴)</sup>

یازدهم- در مقامی شدت مخالفت اعداء، قولاً و عملاً با نفس مقدّسی که قرن‌ها در انتظار ظهورش بودند، چنان است که قلم از بیان افتراهای مفترین و اعمال منافقین و مخالفین حیا می‌کند و به اشارتی بسنده می‌کند تا افراد بصیر، خود پی ببرند که چقدر شناخت در آن اعمال و اقوال وجود داشته است. جمال مبارک در تفسیر آیه نور، تحقّق بشارات نازل از سماء فیض محمّدیّه در باره لقای الهی در قیامت اخروی را بیان می‌فرمایند. سپس مخاطب را به شناخت مقام کسی که به قمیص (علی) درابری از نور ظهور فرموده و محمّد رسول الله به دیدارش بشارت داده، توصیه می‌فرمایند و سپس این بیانات نازل:

«ثم اعرف بعد ما جائهم بآياتِ بينات ما قالو المفترون و ما فعلوا به بحيث يستحيى القلم ان يجرى عليه و كان الله يشهد بذلك ان انتم لاتشهدون و كذبوه و انكروه و منهم من قال افترى على الله أم به سحر يسحر الناس و بذلك احتجبوا عن لقاء الله و ما أجابوه في امره و ما توجهوا الى وجه الذي يتوجه المقرّبون.»<sup>(۱۵)</sup>

دوازدهم- در مقامی، منزل آیات از اظهار آن چه که به حضرتش الهام شده، ممنوع می‌شود. در این جا در واقع میزان ظرفیت عباد در نظر گرفته می‌شود که بتوانند عظمت آیات الهی را درک کنند و خارج از ظرفیت، اگر برای آنها مطلبی بیان شود، منصعق

خواهند شد. بدین لحاظ است که جمال مبارک در تفسیر سوره (والشمس) می‌فرماید که در سجن عکّا به ذلّت کبریٰ مسجونند و بالهایشان به مقراض حسد و بغضا چیده شده است و اگر بالی بیابند که در آسمان معانی و بیان پرواز نمایند و بر شاخه‌های شجر علم و تبیان به ترنم پردازند، البتّه قلوب مخلصین به آسمان شوق و انجذاب به نحوی پرواز نماید که تجلیّات پروردگار را مشاهده خواهند کرد؛ اما از بیان ممنوعند و از تبیان باز داشته شده‌اند:

«ولكن الآن اكون ممنوعاً عن اظهار ما خُزِنَ و بَسَطَ ما قُبِضَ و اجهار ما خَفِيَ.  
بل ينبغي لنا الاضمار دون الاظهار و لو نتكلم بما علمنا الله بمته و جوده  
لَيَنْفُضَ النَّاسُ عَنْ حَوْلِي و يَهْرَبُونَ و يَفْزُونَ اَلَا مَنْ شَرِبَ كَوْثَرَ الْحَيَوَانِ مِنْ  
كَوْسِ كَلِمَاتِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ. لَآنَ كُلِّ كَلِمَةٍ نَزَلَتْ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ عَلَى النَّبِيِّينَ  
وَالْمُرْسَلِينَ اَنْهَا مُلَّتْ مِنْ سَلْسِيلِ الْمَعَانِي و الْبَيَانِ و الْحِكْمَةِ و التَّبْيَانِ طَوْبِي  
لِلشَّارِبِينَ»<sup>(۱۶)</sup>

**سیزدهم-** لطف الهی سبب می‌شود که مقام حضرتش را بیان ندارد و لاجرم در قالب الفاظی که برای انسان قابل درک و تحمّل باشد، بیان نماید. لهذا آنچه که در قالب الفاظ بیان می‌گردد، حقایقی نیست که شایسته ساحت قدس الهی باشد بلکه در حدّ درک بشری است و بس. در کلمات مکنونه عربی نازل:

«عظمتی عطیتی الیک و کبریائی رحمتی علیک و ما ینبغی لِنَفْسِي. لَا يُدْرِكُهُ  
احدٌ و لن تحصیه نفسٌ. قد اخزنه فی خزائن سرّی و کنائز امری تَلَطَّفًا لِعِبَادِي  
و ترحماً لخلقی.»

این مورد در خصوص اصطلاحات دیگری مانند (ازلّیت) و (احدیّت) خداوند نیز صادق است. در همان مأخذ، بیانی نازل که: «ازلّیتی ابداعی ابداعها لک فاجعلها

رداءً لهيكلک و احدیتی احدائی اخترعُها لاجلک» و اگر آن را انسان قمیص وجود خویش نماید، البتّه محلّ اشراق قیومیّت حضرت مقصود گردد.

**چهاردهم** - عظمت امر مبارک به حدّی است که نتوان تمامی آن را بیان کرد. بیان نکردن را شاید بتوان گفت که به دلایل مختلف است: اوّل آن که ممکن است ناس منصعق شوند و از تقرب به خداوند بازمانند و محروم شوند از آن چه که برای آنها مقدر شده است: «اگر از عظمت یوم الهی علی ما هوی علیه ذکر شود، البتّه اکثر ناس منصعق شوند بلکه صرعی مشاهده گردند ...» (محبوب عالم، ص ۱۸)

دوم آن که بعضی از نفوس مخلصه ممکن است از شدّت اشتیاق، جان خویش فدا نمایند: «انا لو نخرج من القمیص الذی لبسناه لضعفکم، لیفدین من فی السموات و الارض انفسهم لنفسی ...»<sup>(۱۷)</sup>

سوم آن که به علّت احتمال اضطراب نفوس علم الهی مکنون و مخزون باقی می ماند و آن چه که منطبق با استعداد و تحمّل اهل ارض است به ظهور می رسد:

«وانّ علمی الذی فی نفسی ما عرفه احدٌ ولن یعرفه نفسٌ ولن یحمّله احدٌ من العالمین. تالله الحقّ لو یظهر منه کلمةٌ لیضطربُ کلّ النفوس و ینعدم ارکان کلّ شیء و تزَلّ اقدام البالغین.»<sup>(۱۸)</sup>

چهارم آن که بعضی از علوم مخزون در خزاین الهی را مردم استطاعت شنیدنش را ندارند. البتّه اگر فردی پیدا شود که استطاعت شنیدنش را داشته باشد، خداوند از بیان آن دریغ نخواهد کرد:

«ولنا علومٌ اخری الّتی لانقدر ان نذکر حرفاً منها و لا الناس یستطیعن ان یسمعن ذکراً منها ... و لو نجد من مستطیع لالقیناه کنوز المعانی و علمناه ما یحیط بحرّف منه علی العالمین.»<sup>(۱۹)</sup>

پانزدهم- شدت گریه مانع از تکلم گردد. گریه مظهر حق از بلاهای وارده بر بندگانش سبب شود که از بیان باز ماند. در مورد حضرت ربّ اعلی می دانیم که در اثر واقعه قلعه شیخ طبرسی، مدت شش ماه، قلم وحی سکون اختیار فرمود. واقعه ارض صاد نیز حالت مشابهی را در حضرت بهاء الله پدید آورد. اما در این جا حضرت بهاء الله به نزول آیات ادامه دادند و در تلو آن به مانع شدن گریه از بیان ما فی الضمیر اشاره می فرمایند. جمال قدم خطاب به اصفهان می فرمایند که ای ارض صاد، کجا است شجره حبّ و شاخه هایش؛ برگ ها و میوه هایش؟ ارض صاد می نالد و می گوید: قسم به جمالت ای مالک بهاء و محبوب حاء، ابدأ قادر نیستم آن چه را که از دشمنانت دیدم بیان کنم. قسم به عزّت تو که حیا می کنم که عرض کنم که این امت به مولایشان سپیدشان و یارشان و یاورشان چه کردند. چگونه قادرم که به آن چه که در قلب تو، ای مقصود زمین و آسمان به ودیعه گذاشته شده، زبان باز کنم. سپس در ادامه می فرماید:

«وَكُلَّمَا أَقْصَدُ الذِّكْرَ يَمْنَعُنِي الْبُكَاءُ وَأَنْتَ الْعَالِمُ بِالسِّرِّ وَالنَّجْوَى. وَعِزَّتِكَ يَا سُلْطَانِي لَوْ تَحَكَّمُ بِنَائِي لِأَحَبُّ عِنْدِي بِأَنْ أذْكَرَ وَأُحَدِّثَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَا تَحَدَّثُ بِهِ الْأَحْزَانُ فِي أَيَّامِ جَعَلْتَهَا مَطَالِعَ السُّرُورِ لِأَجْبَتِكَ وَ مَشَارِقِ الْفَرَحِ لِأَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ ذَلِكَ مَعَ إِيقَانِي بِبَحْرِ عِلْمِكَ وَ سَمَاءِ إِزَادَتِكَ وَ نُفُوذِ مَشِيَّتِكَ وَ إِحْاطَةِ اقْتِدَارِكَ...»<sup>(۲۰)</sup>

و در ادامه آن است که می فرماید: ای کاش معدوم بودم و تو را محزون مشاهده نمی کردم، ای مالک امم و سلطان قدم.

این شقاوتی که در ارض صاد ظاهر شد، در الواح مبارکه دیگر نیز نازل شده است و در آن الواح نیز به شرم و حیای قلم از ذکر آن واقعه هائله اشاره شده است. در لوح دیگری که در همان مأخذ ذکر شده و ارض صاد را در آن مخاطب قرار داده اند، در ادامه از زبان اصفهان به این کلمات عالیات ناطق:



«يَا سَيِّدَ الْعَالَمِ وَعِزَّتِكَ وَسُلْطَانِكَ إِنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أذْكَرَ مَا وَرَدَ عَلَيْهَا مِنْ أَرْيَاحِ الظُّلْمِ. وَنَفْسِكَ أَسْتَحْيِي عَنْ بَثِّ مَا رَأَيْتُ وَعَرَفْتُ. إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عِنْدِي وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

با این همه، در بیان انقیاد خود نسبت به امر مبرم الهی و پیروی از حکم محکم خداوندی یک عبارت معروض می‌گردد و آن این‌که: «قَدْ طَارَ الْعِنْدَلِيبُ بِمَا ارْتَفَعَ النَّعِيبُ.»<sup>(۲۱)</sup>

شانزدهم- وقتی نفوس انسانی محتجب به حجاب ظلمانی باشند و دیدگان از مشاهده حقایق معانی ممنوع گردند، قلم الهی از بیان اسرار معانی باز می‌ماند و آنچه را که افراد به علت ابتلا به رمد بصر و سلطه نفس قادر به استماع آن نیستند، نازل نمی‌فرماید. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء در جواب نفسی که از روح سؤال کرده بود، می‌فرماید:

«اعْلَمَ بَانَ مَسْأَلَةَ الَّتِي سئَلْت عَنْهَا أَنَّ لَهَا شَرْوْحًا وَتَفَاسِيرًا لَا يُمَكِّنُ الْيَوْمَ بَيَانَهَا وَ لَا يَقْدِرُ الْأَذَانُ أَنْ تَسْمَعَهَا لِأَنَّ النَّفُوسَ مَحْجُوبَةً بِحُجْبِ الظَّلَامِ وَالْإِبْصَارَ ضَرْبَتْ عَلَيْهَا غِشَاوَةٌ مِنَ النَّارِ كَيْفَ يَقْتَدِرُ هَذِهِ الطَّيُورَ الْمَجْرُوحَةَ بِسَهَامِ الْبَغْضَاءِ أَنْ تَطِيرَ فِي هَوَاءِ الْمَعَانِي وَ الْبَيَانِ أَوْ تَتَرْتَّمَ بِبِدَايِعِ الْإِلْحَانِ عَلَى الْإِفْنَانِ.»<sup>(۲۲)</sup>

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۸۱)

اما در ادامه بیان چون سائل را تشنه کوثر معرفت‌الله مشاهده می‌فرماید که طالب چشمه شیرین زلال جاری در جنت احدیه ملاحظه می‌نمایند، اشتیاق قلبی خود را برای بیان مطلب اظهار نموده، رشحی از حقایق را مطرح می‌کنند.

هفدهم- مراتب عالیّه مقدره در عوالم الهیه را نتوان بیان کرد. سزای است مکنون و رمزی است مخزون که انسان چون به عالم دیگر رود، بدان پی برد، لهذا قلم مظهر ظهور در بیان آن توقّف نموده و ذکری نکرده است. بدین لحاظ است که حضرت

بهاء الله در انتهای لوح مبارک جواهرالاسرار به بیان مقاماتی می‌پردازد که اگر سالک بتواند به آن نائل گردد، آتش محبتی را در قلبش می‌یابد که زمام اختیار را از دستش می‌رباید و در هر آنی عشقش به مولایش فزونی می‌یابد و بیش از پیش به پروردگارش توجه و اقبال می‌کند به نحوی که اگر مولایش در مشرق قرب باشد و او در مغرب بعد، هر آن چه از ثروت دنیا دارد، می‌دهد تا به سرزمینی برسد که محبوبش در آن ساکن است. اما در این ایام چون حضرت بهاء الله پرده از وجه امر برنداشتند و چون ممنوع از ذکر بودند، ثمرات این مقامات را بیان نکردند، مردمان در مستی غفلت بماندند و به شعور نیامدند. هیکل مبارک می‌فرماید که اگر ذره‌ای از آن مقامات را بیان نمایند، کل اهل عالم در آستانه رحمت الهی جمع شوند و از جمیع اطراف و اکناف دوان دوان بیایند تا به ساحت قرب خداوند رسند. اما آن را مخفی نگه داشتند و سرنگشوندند تا مؤمن از منکر و مقبل از معرض ممتاز گردند. در ادامه کلام است که می‌فرماید: سالک از این مقام به مدینه‌ای واصل گردد که نه اسمی دارد و نه رسمی و نه ذکری و نه صوتی. دریا‌های قدم در آن جاری و شمس غیب از افق غیب در آن مشرق و دارای افلاکی است و اقماری از نور خود که همه از بحر غیب طالع شوند و در دریای غیب غارب گردند و «ائی ما اقدر ان اذکر رشحاً عما قَدِرَ فیها ولا یطلع علی اسرارها احد الا الله و مظاهر نفسه اذ هو خالقها و مُبدعها»<sup>(۲۳)</sup>

**هجدهم** - حضرت بهاء الله از بدایت ظهور تا پایان حیات عنصری محاط به بلایا بودند. بعضی از موارد را در الواح مبارکه ذکر فرموده‌اند، اما بسیاری از لطامات وارده را مسکوت گذاشته‌اند، مبادا سبب شود عاشقان آن طلعت الهی خود را فدا نمایند. بدین لحاظ است که به احباء می‌فرماید: اگر مایلند بدانند که چه اثری از آن مخالفت‌های اعدا بر هیکل اطهر وارد شده، می‌توانند به استنشاق هوا بپردازند و اگر بوی خون به مشامشان رسید، در این صورت در باره آن چه که بر جمال قدم وارد شده،

بیندیشند. شاید بلاهای وارده بر آن هیکل انور را باید در تلو کلماتی دیگر یافت که گویای شدت آنها است، مثلاً در بیانی می فرمایند:

«فَأَوْ آهِ لَيْسَ لِي مِنْ أُمَّ لَتَبِكِي عَلَى حَالِي وَلَا لِي مِنْ أُخْتٍ لَتَعْرِ رَأْسَهَا فِي  
عِزَائِي وَمَصِيبَاتِي وَلَا عِنْدِي مِنْ مَوْنٍ لِيُؤَانِسَنِي فِي بَلَائِي أَوْ يِرَاقِنِي فِي  
ابْتِلَائِي.»<sup>(۲۴)</sup>

در بیان دیگر از قلم قدم نازل:

«قسم به خورشید سماء توحید که اگر خورشید سماء ظاهره بر حزن جمال  
احدیّه مطلع شود، ابداً از افق خود طالع نشود و قمیص نور و ضیاء از خود  
بیندازد.» (مجموعه توقیعات خطاب به احبای شرق، ص ۶۰۲)

جمیع اشیاء بر ابتلای جمال قدیم الهی در دست اعدای آن ودیعه یزدانی نوحه و  
ندبه نمایند. جمال قدم در بیانی به این کلام ناطق:

«تالله قد احاطنی حزنٌ لن ترعینُ الابداع شبهه ... و انک لو ترید ان تعرف اسرار  
الامر فاخرج عن المدینه الّتی کنت فیها ثم ادخل فی العراء ثم اسکن فی  
نفسک ثم اصمت عن کلّ الاذکار ثم توجه بقلبک اذا تسمع ضجیح الاشیاء و  
صریخهم فی حزنی و کذلک نُلقی علیک فی سرّ الاشارات جواهر الاسرار لعلّ  
تطلع بما لا اطلع به احدٌ من الخلق.»<sup>(۲۵)</sup>

حال، با توجه به این شدت بلایا است که حضرت بهاء الله می فرماید آنچه که در  
ظاهر بر من وارد شده، هیچ ندارم در باره اش برایتان بگویم و آنچه که در باطن وارد  
شده اگر حرفی از آن به میان آورم، آسمانها شکافته خواهد شد و زمینها از هم  
خواهد گسیخت. احدی قادر به حمل آن نیست. عین بیان مبارک را زیارت کنیم:

«فوالله لو يطلع احدٌ على ما وُردَ عَلَيَّ لَيْسَكُنَّ فِي الْعِرَاءِ وَيَفِرُّ عَنِ الْمَعَاشِرِينَ وَ لَنْ يَسْتَأْنَسَ بِأَحَدٍ وَلَنْ يَأْكُلَ مِنْ شَيْءٍ إِلَى أَنْ يَفِدَى نَفْسَهُ فِي حُبِّهِ هَذَا الْجَمَالَ الْمَنِيرَ وَكَلَّمَا وَرَدَ عَلَيَّ فِي الظَّاهِرِ لَيْسَ عِنْدِي شَيْءٌ حَتَّى أَذْكَرَهُ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُحِبِّينَ بَلْ بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ فِي الْبَاطِنِ وَهَذَا مَا لَا يَقُومُ مَعَهُ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَلَنْ يَحْمِلَهُ كُلُّ مَنْ فِي الْمُلْكِ أَجْمَعِينَ. تَاللَّهِ لَنْ أَقْدَرَ أَنْ أَذْكَرَ حَرْفًا مِنْهُ وَلَوْ أَذْكَرُ حَرْفًا مِنْهُ لَتَنْفِطِرُ عَنْهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضِينَ.»<sup>(۲۶)</sup>

در لوح دیگری نیز در اشارتی کوتاه آن را بیان می فرمایند:

«ایم الله لا اقدر ان اذکر ما ورد علی نفسی بما اکتسبت ایدی الفجار. یا قلمی نُح علی نفسی و ما ورد علی من طغاة خلقی.»<sup>(۲۷)</sup>

نوزدهم- سخنان مخالفان امرالله آن قدر بی پایه و اساس و افتراهای آنها اوهن از بیت عنکبوت است که قلم حیران می ماند که چه بگوید و چه بنویسد. بدین لحاظ است که قلم اعلی در بیان اقوال اعداء نیز سکوت اختیار کرده است. در دعایی می فرمایند:

«يَقُولُونَ مَا قَالَهُ الْأَوَّلُونَ الَّذِينَ اعْتَرَضُوا عَلَيَّ مَظَاهِرَ نَفْسِكَ وَ مَطَالِعِ وَحْيِكَ وَ مَشَارِقِ الْهَامِكِ ... وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ يَا قَوْمِ أَمَا أَظْهَرْتُ نَفْسِي بِآيَاتِ بَيِّنَاتٍ وَ أَمَا جِئْتُكُمْ عَنْ مَطَلَعِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ وَ أَمَا تَلَوْتُ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ الْكُبْرَى وَ أَمَا زَيَّنَّا سَمَاءَ الْبَيِّنَاتِ بِزِينَةِ الْمَغَانِي وَ التَّبْيَانِ وَ أَمَا دَعَوْنَاكُمْ بِاللَّهِ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنِ وَ أَمَا بَيَّنَّا لَكُمْ أَسْرَارَ الْعِرْفَانِ بِبَيِّنَةٍ وَ بُرْهَانٍ وَ أَمَا أَظْهَرْتُ أَمْرَ اللَّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ أَمَا اشْتَهَرْتُ أَثَارَ اللَّهِ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ؟ فَلِمَ أَعْرَضْتُمْ عَنِّي وَ كَفَرْتُمْ بِآيَاتِي؟ يَقُولُونَ مَا لَا أَقْدِرُ أَنْ أَذْكَرَهُ تَلْفَاءً وَ جِهْكَ يَا مَحْبُوبَ سِرِّي وَ الْمَذْكُورُ فِي قَلْبِي. يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِلَى مَتَى تَرَكْتَنِي بَيْنَ عِبَادِكَ؟ ...»<sup>(۲۸)</sup>

## کلام آخر

همان طور که در ابتدای این مقاله ذکر شد، آثار نازلۀ در این دور الهی بسیار کثیر است. به بیان جمال مبارک جمیع مطالب لازم در این آیات الهی عزّ نزول یافته و اگر نفوسی به مطالعه آنها پردازند، سؤالی نمانده که جواب گفته نشده و مطلبی نمانده که مطرح نشده باشد. اما، غیر از این ها باید به دو نکته مهمّ توجه کرد که البتّه در مطالب فوق اشارتی به آنها شده است.

اول آن که مظهر ظهور الهی در این دور صمدانی صرفاً در ابراز لطف به بندگان از اظهار بسیاری از مواضع و اسرار خودداری کرده است. جمال مبارک در بیانی می فرماید:

«قَدْ كُنِيَ فِي هَذَا الْغَلَامِ مِنْ لَحْنٍ لَوْ يَظْهَرُ أَقْلٌ مِنْ سَمِّ الْإِبْرَةِ لَتَنَدَكَ الْجِبَالُ وَ  
تَصْفُرُ الْأَوْرَاقُ وَ تُسْقِطُ الْأَثْمَارُ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ تَخْرُ الْأَذْقَانُ وَ تَوَجُّهُ الْوُجُوهُ لِهَذَا  
الْمَلِكِ الَّذِي تَجَدُّهُ عَلَى هَيْكَلِ النَّارِ فِي هَيْئَتِهِ النَّوْرُ وَ مَرَّةً تَشْهَدُهُ عَلَى هَيْئَتِهِ  
الْأَمْوَاجُ فِي هَذَا الْبَحْرِ الْمَوْجِ وَ مَرَّةً تَشْهَدُهُ كَالشَّجَرَةِ الَّتِي أَصْلُهَا ثَابِتٌ فِي أَرْضِ  
الْكِبْرِيَاءِ وَ ارْتَفَعَتْ أَغْصَانُهَا ثُمَّ افْتَانَهَا إِلَى مَقَامِ الَّذِي صَعَدَ عَنْ وَرَاءِ عَرْشِي  
عَظِيمٍ.» (۲۹)

دوم این که بسیاری از آثار الهی از مخزن فیض الهی عزّ نزول نیافته است. در این مقام حضرت بهاء الله می فرماید:

«چقدر از لئالی بی شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات  
معانی که در غرفه های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده.  
لَمْ يَطْمَثْنَهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ.» (ایقان، طبع مصر، ص ۵۴)

## یادداشت‌ها:

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۹. مضمون به فارسی: بگو اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم مرگب باشد، بی‌شک آن دریا پیش از به پایان رسیدن کلمات پروردگارم، به پایان می‌رسد، ولو آن که مُمدی همانند آن به میان آوریم. (ترجمه از بهاء‌الدین خزمشاهی)
۲. مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۳. مضمون کلام مبارک به فارسی چنین است: (پس بدان این که از آیه نازل از قبل بر محمد رسول الله پرسیدی؛ این آیه‌ای است که اهل عالم از ادراک آن ناتوانند و اگر آن چه در علم الهی از اقلام است وجود داشته باشد و آن چه که در قدرت است، دریاهایی از مداد باشد و انگشتان قوت از آن چه که وجود داشته و دارد به نوشتن آن مشغول شوند، هر آینه معانی حرفی که به لسان عزت در این آیه منزله مبارکه نازل شده تمام نخواهد شد).
۳. مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۵: «وإني لو اذكر هذا النبأ الأعظم و ظهورات فتنه و امتحاناته الأقوم من يومئذ إلى ابد الأباد في سرمد الدهور، تالله لن ينفذ ذكرها و لن يبید وصفها و لو يجری من بعد ما خلق الله كل البحور سبعين الف الف بمثل كل ذلك ...»
۴. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۱۴ / مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۶۵. مضمون کلام مبارک به فارسی چنین است: (پس بدان که در هر کلمه‌ای از کلمات الهی دریاهای اسراری موج می‌زند که نهایی ندارد و به درستی که هر حرفی از آیات پروردگارت محل اشراق خورشیدهای رموز و آثار و حقایقی است که کسی جز خداوندی که پروردگارتو و پدران تو است بدان آگاهی ندارد. با این همه، چگونه مداد می‌تواند در بیان این اسرار جریان یابد حتی اگر به اندازه دریاهای باشد و چگونه ممکن است که اوراق کفایت کند حتی اگر صفحات آفاق به ورق تبدیل شوند. برای این موهبت کبری نهایی نیست و برای این رحمت عظمی بدایتی نه که به پایان رسد چنان که حق فرموده که اگر دریا مدادی می‌شد برای کلمات پروردگار من هر آینه دریا تمام می‌شد قبل از آن که کلمات پروردگار من تمام شود حتی اگر مانند آن به مددش می‌آوردیم).
۵. مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵۲ / و نیز توفیق نوروز ۱۱۰، مندرج در صفحه ۴۷ توقیعات مبارکه ۱۱۴ - ۱۰۹. مضمون بیان مبارک به فارسی: (قسم به جمال قدیمت و انوار ساطعه از وجه بدیعت که بر ما اموری واقع شده که حیا می‌کنم از ذکر آن در حضور تو و قلم ابداً حرکت نمی‌کند برای بیان آن و مداد جریان نمی‌یابد برای سخن گفتن از آن و لوح تحمل آن را نخواهد نمود و نفوس طاقت شنیدنش را نخواهند داشت).

۶. مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۹. مضمون بیان عربی به فارسی: (قسم به خداوند که به قلم ذکر نشود و مداد بر آن جریان نیابد و به نزول الواح ذکر آن تمام نشود و نفوس عالم ابداً تحمل آن نتوانند و خداوند بر آن چه که می‌گوییم گواه است.)

۷. مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۰ / اشراقات، ص ۲۲۱. مضمون بیان مبارک: (برای مبشرم نازل کردیم آن چه را که چشم کتاب‌های خداوند مهیمن قیوم به آن روشن گشت و آن را به سوی او فرستادیم. زمانی که به او رسید و آن را قرائت کرد، از نفحات وحی به شأنی منجذب شد و به اهتزاز آمد که به تمام وجود در آسمان من به پرواز درآمد و قصد حضور در پیش روی من نمود. کلمات چنان او را به اهتزاز آورد که ذکر آن به قلم و مداد تمام نشود و لسان از عهده بیانش بر نیاید. گواهی می‌دهد به آن‌الکتاب در مآب.)

۸. مائده آسمانی، ج ۱، ص ۶۵. مضمون بیان مبارک: (و اما این که از من سؤال کردی ... براحدی از مردم شایسته نیست که در این مورد پرسشی را مطرح نماید زیرا این مقامی است که ابداً قلم برای ذکر آن حرکت نکند و مداد بر آن جاری نشود اگر از جمله کسانی باشی که به معرفت نایل شده‌اند.)

۹. کتاب مبین، ص ۹ (طبع کانادا)، ص ۱۲ - ۱۱ (خط جناب زین‌المقرین) مضمون بیان مبارک به فارسی: (قسم به کسی که جانم به دست او است از مکر او متحیر شدیم بلکه هر کسی که در عالم غیب و شهود است، در حیرت ماند. با این همه، درونش آرامش نیافت تا آن که مرتکب شد آن چه را که قلم برای ذکر و وصفش جریان نیابد و به آن حرمت من و احترام خداوند مقتدر عزیز ستوده را از بین برد. اگر بخواهم ذکر کنم که با من چه کرد، اگر دریاها عالم مداد شود، برای ذکرش کفایت نکند و اگر تمامی اشیا را خداوند به قلم تبدیل کند، برای بیان آن کافی نباشد. این گونه بیان کردیم آن چه را که بر من وارد شد اگر باشید از کسانی که آگاهند.)

۱۰. مضمون بیان مبارک به فارسی: (ای برادر من، در نفس خود آرام نگرفتی و نوشتی و فرستادی آن چه که فرستادی. قسم به خداوند که قلم حیا می‌کند آن چه را که ذکر کردی، بیان کند و آن چه را که بر برادرت افترا بست، ذکر نماید. قسم به خداوند که با این کار خود، حرمت من و حرمت خداوند را بین بندگان از بین بردی. پس به زودی خواهی دید و مشاهده خواهی کرد ولو آن که امروز از غافلان باشی.)

۱۱. الواح نازله خطاب به ملوک ورؤسای ارض، ص ۴۸. مضمون بیان مبارک به فارسی: (قسم به خداوند، وارد شد بر ما آن چه که قلم برای ذکر آن به جریان نیفتد مگر آن که نویسنده اش محزون گردد و گوش های یکتاپرستان قادر به شنیدنش نباشد و کار ما به جایی رسید که دیدگان دشمنان هم بر حال ما گریست و بعد از آنها هر دیده بینایی اشک فروریخت.)

۱۲. لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۰. مضمون بیان به فارسی: (کار به مقامی رسید که ضعیف ترین بندگان بر ما مستولی گشت و پست ترین مردمان بر ما ظلم و تعدی نمود. این چنین بر ما وارد شد از این غافلان. قلم برای بیان قصه های این جوان [هیكل مبارک] به جریان نیفتد. قسم به جانم که او در بلای بزرگ است. هر زمان که اراده می کند آن چه را که از اشرار بر او وارد شده، ظاهر سازد، اسم ستارش مانع می گردد. به درستی که پروردگارت بخشنده مهربان است.)

۱۳. الواح نازله خطاب به ملوک ورؤسای ارض، ص ۲-۶۱. مضمون بیان مبارک به فارسی: (یازده سال در آن [شهر] بودیم تا آن که سفیرتان که قلم دوست ندارد اسمش را ببرد آمد. او شراب می نوشید و ظلم و ستم و فحشا مرتکب می شد و در نفس خودش فساد می کرد و عراق را به فساد می کشید و بیشتر اهالی بغداد به آن شهادت می دهند اگر از آنها پیرسی و از جویندگان باشی. او اموال مردم را به باطل اخذ می کرد و هر آن چه را که خداوند امر کرده، ترک می کرد و هر آن چه را که نهی کرده، عمل می نمود تا آن که در پیروی از نفس و هوای خود علیه ما قیام کرد و در سبیل ظالمین قدم گذاشت و برای تو نوشت آن چه را که در حق ما نوشت و تواز او پذیرفتی و از هوای خود پیروی کردی و هیچ دلیل و برهانی از او نخواستی و تجسس و تفحص نکردی تا راست از دروغ و حق از باطل برایت روشن شود و بصیرت یابی.)

۱۴. این توضیح نیز در این خصوص مشاهده شد: «بیماری درازمدت، پرستش و حمد و ثنای پروردگار را از یاد ایوب نبرد و با صبری شگفت در برابر بلایا، ابلیس را بیش از پیش نومید کرد. پس ابلیس راهی دیگر اندیشید و بارها کوشید تا همسر ایوب را بفریبد، اما هر بار ناکام ماند؛ سرانجام در کسوت انسانی زمینی با او به گفت و گو پرداخت و او را واداشت تا در برابر قرص نانی، موهای خود را بفروشد. ایوب چون دانست که همسرش به نیرنگ ابلیس گرفتار شده، عنان از کف بداد و به درگاه پروردگار بنالید و سوگند یاد کرد که او را به صد چوب تنبیه نماید. پروردگار از پس ناله ایوب بلایابی را که برای آزمودن صبر و ایمان ایوب بر او نازل شده بود، قطع کرد و فرمان داد تا ایوب از آب هایی که در زیر پای او جاری می گردد، بخورد و تن خود را در آن بشوید.»



<http://mandegar.tarikhema.ir/%D8%A7%D9%8E%D9%8A%D9%91%D9%88%D8%A8-%D9%86%D8%A8%DB%8C>

۱۵. مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۶. مضمون بیان مبارک به فارسی: (پس بدان بعد از آن که به آیات واضحه ظهور فرمود، چه گفتند افترازنندگان و چه کردند به حدی که قلم از بیان آن حیا می کند و خداوند بر آن شهادت می دهد اگر شما شهادت ندهید و تکذیبش کردند و انکارش نمودند و بعضی گفتند که او افترا به خداوند بسته یا جادویی نموده که مردم مسحورش شده اند و به این ترتیب از دیدار خداوند باز ماندند و او را در امرش اجابت نکردند و به وجهی که مقربان توجّه می کنند ابداً روی نیاوردند.)

۱۶. مجموعه الواح، ص ۶. مضمون بیان مبارک به فارسی: (اما الآن از اظهار آن چه که مخزون شده و شرح و بسط آن چه که مقبوض نگه داشته شده و آشکار کردن آن چه که پنهان گشته ممنوعم. بلکه شایسته است که مخفی نگه دارم و ظاهر نکنم. اگر آن چه را که خداوند به لطف و جود خود به من آموخته بیان کنم، هر آینه مردمان از دور من پراکنده گردند و فرار اختیار نمایند مگر کسانی که آب حیات از جام کلمات پروردگار بخشنده خود نوشیده باشند. زیرا هر کلمه ای که از آسمان وحی الهی بر انبیاء و مرسلین نازل شده، مملو از چشمه های معانی و بیان و حکمت و تبیان است. خوشا به حال کسانی که بنوشند.)

۱۷. لوح رئیس عربی، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۰۶. مضمون بیان مبارک: (اگر از لباسی که به علّت ضعف شما پوشیده ایم خارج شویم، جمیع کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، خود را فدای من خواهند کرد.)

۱۸. آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۸۸. مضمون به فارسی: (علم من که در وجودم گذاشته شده، احدی آن را نشناسد و ابداً کسی بدان پی نبرد و هیچ یک از اهل عالم تحمّلش نتوانند. قسم به خداوند، اگر کلمه ای از آن ظاهر شود، جمیع نفوس مضطرب شوند و ارکان کلّ شیء نابود گردد و به بلوغ رسیدگان نیز قدمشان سست شده، بلغزد.)

۱۹. سورة الهیکل، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۸۹. مضمون: (و ما را علوم دیگری نیز هست که حرفی از آن را نمی توانیم بیان کنیم و مردم هم استطاعت شنیدن آن را ندارند ... و اگر بیابیم کسی را که استطاعت شنیدنش را داشته باشد، هر آینه گنج های معانی را به او القا خواهیم کرد و به او آن چه را که جهانیان به حرفی از آن احاطه ندارند، خواهیم آموخت.)

۲۰. لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۷۶. مضمون بیان مبارک به فارسی: (وهر زمان که قصد می‌کنم آن را ذکر کنم، گریه مرا منع می‌کند و تواقفی بر راز و نجوا. قسم به عزت تو ای سلطان من، اگر حکم کنی بر فنای من، هر آینه محبوب‌تر است نزد من تا آن که ذکر کنم و حکایت کنم در حضورت آن‌چه که به آن، در ایامی که قرار دادی مطلع سرور برای حبیبان و مشرق فرح برای اهل مملکت، حزن ایجاد شد. و این علی‌رغم یقین من به دریای علم تو و آسمان اراده تو و نفوذ مشیت تو و احاطه اقتدار تو است.)

۲۱. لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۹۱. مضمون دو بیان مبارک به فارسی: (ای سید عالم، قسم به عزت و عظمت تو که قادر نیستم آن‌چه را که از بادهای ظلم وارد شد، ذکر کنم. قسم به خودت که از شرح آن‌چه که دیدم و دانستم حیا می‌کنم. تواقفی بر آن‌چه نزد من است و من نادانم از آن‌چه که نزد تو است. به درستی که تو دانا و فرزانه‌ای ... بلبل به علت بانگ شوم غراب، پرواز کرد و برفت.)

۲۲. مضمون بیان مبارک به فارسی: (بدان، مسئله‌ای که از آن پرسیدی، دارای شرح و تفسیر زیادی است که اکنون بیان آن امکان ندارد و گوش‌ها قادر به شنیدن آن نیست، زیرا مردم در پرده‌های تاریکی محتجب مانده‌اند و پرده‌ای از آتش جلوی چشم‌ها را گرفته است. چگونه این پرندگانی که بال‌هایشان به تیرهای بغضا مجروح شده قادر به پرواز در آسمان معانی و بیان هستند یا بدایع الحان را بر شاخه‌ها توانند که ترنم کنند؟

۲۳. آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج ۲، ص ۲۷۲ (ج ۳، طبع طهران، ص ۸۷). مضمون بیان مبارک به فارسی: (و من قادر نیستم که ذره‌ای از آن‌چه در آن مقدر شده، ذکر کنم و احدی جز خداوند و مظاهر نفسش بر اسرار آن اطلاع ندارد زیرا او خالق و ابداع کننده آن است.)

۲۴. منقول در صفحه ۶۰۳ مجموعه توقیعات خطاب به احبای شرق. مضمون به فارسی: (آه، آه که نه مادری دارم که بر حال من بگیرد و نه خواهری دارم که در عزای من و مصیبات من سر خود را برهنه سازد و نه مونس دارم که در بلاهایم انیس من باشد و نه رفیقی دارم که در ابتلایم همراه و مونس من باشد.)

۲۵. منقول در صفحه ۶۰۰ مجموعه توقیعات به احبای شرق. مضمون بیان مبارک به فارسی: (قسم به خداوند حزنی مرا احاطه کرده که چشم روزگار مانند آن را ندیده است ... و تو اگر می‌خواهی به اسرار امری ببری از شهری که در آن ساکنی خارج شو و در بیابان درآ. سپس آرام

بگیر و از هر ذکری خاموش باش سپس قلباً توجه کن تا گریه و زاری اشیا و ناله و فغان آنها در حزنم را بشنوی. این چنین القاء کردیم بر تو در قالب اشارات جواهر اسرار را تا که شاید مطلع شوی به آن چه که هیچ کس بر آن آگاهی نیافته است.)

۲۶. منقول در صفحه ۶۰۱ مجموعه توقیعات خطاب به احبای شرق. مضمون بیان مبارک به فارسی: (قسم به خداوند اگر کسی آگاهی یابد بر آن چه که بر من وارد شده، هر آینه در بیابان سکونت اختیار خواهد کرد و از جمیع معاشرین خواهد گریخت و با احدی انس نخواهد گرفت و هیچ چیز نخواهد خورد تا آن که از شدت عشقش به این جمال منیر خود را فدا نماید. و از تمام آن چه که در ظاهر بر من وارد شده، چیزی ندارم که برایتان ذکر کنم ای گروه عاشقان بلکه به آن چه که وارد شده بر من در باطن و این آن چیزی است که احدی از اهل آسمانها با آن همراهی نتواند و هیچ یک از ساکنان زمین تحملش ندادند. قسم به خداوند که قادر نیستم حرفی از آن را ذکر کنم و اگر حرفی از آن را ذکر کنم هر آینه در اثر آن آسمانها و زمین از هم خواهند گسیخت.)

۲۷. آثار قلم اعلیٰ، طبع کانادا، ج ۲، ص ۶۸. مضمون بیان مبارک به فارسی: (قسم به خداوند، قادر نیستم ذکر کنم که در اثر اعمال و رفتار بدکاران چه بر من وارد شده است. ای قلم من، نوحه کن بر من و آن چه که وارد شد بر من از خلق سرکش من.)

۲۸. ادعیه حضرت محبوب، ص ۸ - ۷. مضمون به فارسی: (می گویند آن چه را که معترضین پیشین بر مظاهر نفست و مطالع و حیت و مشارق الهامت ... می گفتند و موقعی که به آنها گفته شد که ای مردم، آیا با آیات بینات خود را بر شما ظاهر نساختم و آیا از مطلع اسماء و صفات نزد شما نیامدم و آیا آیات کبرای خداوند را بر شما تلاوت نکردم و آیا آسمان بیان را به زینت معانی و تبیان مزین نساختم و آیا شما را به سوی خداوند، پروردگار مهربانتان، دعوت نکردم و آیا اسرار عرفان را با دلیل و برهان برای شما توضیح نادم و آیا امرالله را بین بندگانش ظاهر نساختم و آیا آثار الهی را بین مردمش شهرت نادم؟ پس از چه روی از من روی برگردانید و آیاتم را تکفیر کردید؟ می گویند آن چه را که قادر نیستم در مقابل تو، ای محبوب سر من و مذکور در قلب من، بیان کنم.)

۲۹. نقل در توقیعات مبارکه ۳۹ - ۱۹۲۷، ص ۶۷ - ۱۶۶. مضمون به فارسی: (در این جوان [هیکل مبارک] لحنی مخزون است که اگر ذره‌ای از آن ظاهر شود، کوهها را متلاشی سازد و برگهای درختان زرد شده میوهها از درختان فروریزند و وجوه بر زمین ساییده گردد و جمیع به این ملکی

که به هیكل ناردر هیأت نورآن را بیابی و یک مرتبه به هیأت امواج در این دریای موج مشاهده کنی و یک مرتبه مانند درختی که اصلش ثابت در ارض خداوندی ببینید که شاخه‌های بزرگ و کوچکش به مقامی آن سوی عرش عظیم بالا رفته‌اند.)